

نسیم رحمت الهی (۱) *

آیت‌الله محمدتقی مصباح

چکیده

خدای سرمدی، فیاض مطلق و دارای رحمت بی‌کران است. همه موجودات هستی به فراخور ظرفیت خود، از این رحمت بهره‌مندند. خداوند متعال بدون درخواست بندگان، از فضل و کرم خویش بر بندگان خویش بی‌منت می‌بخشد. با وجود این، انسان‌ها نعمت‌های الهی را کفران می‌کنند و راه عصیان پیش می‌گیرند. در مقابل، حلم الهی بر عیوب ما پرده افکنده، مانع از رسوا شدن ما می‌شود. از این رو، در آموزه‌های دینی سفارش مؤکد بر استغفار به درگاه الهی شده است.

هرکس به حسب معرفت و مرتبه کمال خویش حتی حضرات معصومان علیهم‌السلام در پیشگاه الهی قصور و تقصیر دارند و استغفار می‌کنند: بندگان عادی از ارتکاب عصیان و گناه و حضرات معصومان علیهم‌السلام هرچند هرگز مرتکب گناه صغیره و یا کبیره و حتی ترک اولی نمی‌شوند، اما استغفار آنان به دلیل اشتغالات به امور دنیوی و لوازم آن و توجه به غیر خداست که گریزی هم از این‌گونه امور نیست.

این نوشتار به تفصیل در باب توبه و شفاعت مطالب نغزی را مطرح کرده است.

کلیدواژه‌ها: توبه، شفاعت، رحمت الهی، غضب الهی، صفات الهی.

مقدمه

«وَهَا أَنَا مُتَعَرِّضٌ لِنَفْحَاتِ رَوْحِكَ وَعَطْفِكَ، وَمُنْتَجِعٌ غَيْثِ جُودِكَ وَأَلْفِكَ، فَأَرُّ مِنْ سَخَطِكَ إِلَى رِضَاكَ، هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ، رَاجٍ أَحْسَنَ مَا لَدَيْكَ، مُعَوِّلٌ عَلَى مَوَاهِبِكَ، مُفْتَقِرٌ إِلَى رِعَايَتِكَ»؛ و اکنون من خود را در معرض نسیم‌های رحمت و عطف تو قرار داده‌ام و تقاضای بارش باران جود و رحمت تو را دارم. از غضب تو به سوی خشنودی و رضایت و از توبه سوی تو گریزان گشته‌ام و به بهترین چیزهایی که نزد تو است امید بسته‌ام و به بخشش‌های تو اعتماد دارم و نیازمند رسیدگی تو می‌باشم.

حقیقت صفات الهی وحدت و تعدد آنها

اگر کسی در حق ولی نعمت خود کوتاهی کرده باشد، در مقام عذرخواهی می‌گوید: ما در حق شما کوتاهی و ناسپاسی کردیم، اما شما اهل عفو و گذشت و بزرگی هستید، ما را به بزرگی و آقایی خودتان ببخشید. او گرچه می‌داند که آن بزرگ ناخشنود گردیده و غضبناک شده، اما می‌داند که در کنار غضب، دارای صفت رحمت و بخشش نیز هست. از این رو، به وسیله عذرخواهی از غضب او به رضایش پناه می‌برد. حضرت امام سجاد علیه السلام نیز در مقام اعتذار از خداوند می‌فرماید که من از سخط و غضب تو به رضا و خشنودی‌ات پناه آورده‌ام. البته چنان‌که در مباحث اعتقادی و کلامی مطرح شده، حالات گوناگون و تغییر و تعدد در ذات خداوند راه ندارد. انسان از آن رو که دارای حیثیت‌ها و حالات متفاوت است، دارای عواطف متفاوتی است. اما خداوند چون بسیط است، کثرت و تعدد ندارد و گرچه ما به حسب مفهوم، صفات گوناگونی را برای او برمی‌شماریم، اما این صفات به لحاظ منشأ انتزاعشان عین هم و عین ذات باری تعالی هستند.

اختلافی بین ذات و صفات وجود ندارد. با توجه به این حقیقت که صفات خداوند عین ذات خداوند و زاید بر ذات نمی‌باشند، امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّضَدُّيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّضَدُّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»؛^(۱) آغاز دین شناخت خداست و شناخت راستین خدا باور داشتن اوست. باور کامل به او شهادت، به یگانگی او و پیرایش ذاتش از آرایش ذاتش می‌باشد. حقیقت و کمال توحید و شهادت به یگانگی او اخلاص (و خالص دانستن خدا از ترکیب) است و کمال اخلاص نفی صفات مخلوقات و زاید بر ذات از خداست؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر موصوف، و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است.

قانون کلی در صفات و موصوف‌ها در مخلوقات این است که صفت و موصوف، دو حقیقت جداگانه دارند و اگر آن دو یک حقیقت واقعی می‌داشتند، انتزاع صفت و موصوف از آن حقیقت واقعی واحد امکان‌پذیر نمی‌گشت و چون ترکیب از دو حقیقت، چه ترکیب اتحادی، مانند ماهیت و وجود و چه ترکیب انضمامی، مانند آب گل‌آلود در ذات باری تعالی امکان‌پذیر نیست، ذات و صفات الهی فوق صفات و موصوف‌های معمولی است و صفات الهی از سنخ صفات سایر موجودات که با موصوف خود ترکیب دارند و زاید بر آن هستند نمی‌باشند. خداوند دارای همه کمالات و جامع جلال و جمال است، اما حقیقت جلال، جمال و کمالات خدا متعدد و متنوع نیست. هیچ نوع تعدد و ترکیبی در ذات الهی وجود ندارد،

به واقع ما از عقاب و آتش جهنم می ترسیم و چون چنین عقوبتی به امر الهی و اذن او تحقق می یابد و خداوند خالق جهنم و عذاب است از او می ترسیم. اما مؤمن بر این باور است که نمی تواند از عذاب الهی و خواری گناه فرار کند و هرکجا برود سروکارش با خداست، از این رو، از عذاب و قهر الهی به رحمت الهی پناه می برد. نظیر بچه ای که در خانه شیطنت کرده و وقتی مادر می خواهد او را تنبیه کند، فرار می کند و خود را پنهان می سازد، اما پس از مدتی گرسنه و تشنه می شود و به ناچار نزد مادر برمی گردد. او غیر از مادر کسی را ندارد که نوازشش کند و به او رسیدگی کند و ناچار است که تحت هر شرایطی به او پناه آورد. پس بنده عاصی که احساس گناه و پشیمانی او را می آزد، به دامن مهر و رحمت الهی پناه می برد و به جود و بخشش بی کران الهی چشم می دوزد و امیدوار است که از بهترین نعمت ها و مواهب الهی بهره مند گردد و از رسیدگی و دستگیری خالق مهربان خود برخوردار شود.

«الهی ما بدأت به من فضلیک فتممه، وما وهبت لی من کرمک فلا تسلبه، وما سترتہ علیّ بحلمک فلا تهتک، وما علمتہ من قبیح فعلی فأغفره؛» خدایا، آن نعمت هایی که از فضل و کرمت از آغاز (و بدون درخواست و سؤال) به من عنایت کردی به کمال و انجام برسان و آنچه از کرمت به من بخشیدی باز مستان و گناہانی که به واسطه حلمت از من پوشاندی آشکار مساز و از کردار زشتم که از آن آگاهی درگذر.

گسترش رحمت و ریزش پیایی نعمت ها و راز پوشی خداوند

خداوند متعال فیاض مطلق و دارای رحمت بی نهایت است. همه موجودات به فراخور ظرفیتشان از رحمت و بخشش های او بهره مندند. انسان نیز برخوردار از مواهب

و این ما هستیم که در اثر انس با کثرت ها و پراکندگی های وجودی برای خدای متعال هم حیثیت های مختلفی در نظر می گیریم و مفاهیم زیادی را به عنوان اسماء و صفات به او نسبت می دهیم.

فرار از خدا به سوی خدا

برحسب آنچه ما از تجلیات الهی و روابط خداوند با مخلوقات و از جمله با انسان ها درک می کنیم، صفات ذاتی و فعلی مختلف و از جمله غضب و رضا را انتزاع می کنیم و آن صفات در ذهن ما متمایز از هم می باشند و از این حیث می گوئیم: صفت رحمت غیر از صفت غضب است. بر این اساس، حضرت می فرماید: خدایا من از سخط و غضبت به رضا و خشنودیت پناه آورده ام. اما پس از آن می فرماید: «هارب منک الیک» که فهم و توجیه آن دشوار است. شاید بشود در توجیه فرار از خدا به سوی خدا گفت که انسان وقتی از کسی فرار می کند به جایی می رود که او آنجا نباشد و به غیر او پناه می برد. وقتی ما خجالت می کشیم با کسی روبه رو گردیم از او فاصله می گیریم، یا برای اینکه از شر دشمن مصون بمانیم، جایی می رویم که او به ما دسترسی نداشته باشد و اذیتش به ما نرسد. یا وقتی کسی مورد غضب حاکمی قرار گرفته و می خواهد از شرش مصون بماند، می تواند به حاکم دیگری پناه آورد. اما کسی که در حق خداوند کوتاهی کرده و از عذاب و قهر او می گریزد، پناهگاهی جز خدا ندارد و هرجا برود خداوند حضور دارد و نمی تواند از ملک و سلطنت خدا فرار کند، پس به ناچار به خود خدا پناه می آورد.

همواره متذکر شده ایم که منشأ خوف و ترس ما از خدا، گناہانی است که ما را مستحق عقاب می گرداند. پس

آخرت و دستیابی به قرب الهی است، و از زندگی دنیا و نعمت‌های آن برای تکامل معنوی و اخروی سود می‌برد و برخوردار از اعتبار اجتماعی و داشتن آبرو، رسیدن به این هدف را تسهیل می‌کند. او از آن جهت نمی‌خواهد در نزد مردم رسوا و بی‌اعتبار گردد که در این صورت کسی به او اعتنا نمی‌کند و از همکاری با او سر باز می‌زنند و به او بی‌اعتماد می‌گردند و به سخنش گوش نمی‌دهند و از او فاصله می‌گیرند، در نتیجه نمی‌تواند از نعمت‌های مادی و معنوی اجتماعی در جهت رسیدن به اهداف متعالی خود استفاده کند.

یکی از الطاف بزرگ خداوند در حق ما، که چندان بدان توجه نداریم، حفظ آبرو و پوشیده ماندن عیوب ما از منظر دیگران است. چنان‌که در دعا می‌خوانیم: «وَ أَنْتَ الْمُعْتَمِدُ لِلذُّنُوبِ فِي عَفْوِكَ، وَالنَّاشِرُ عَلَى الْخَاطِئِينَ جَنَاحَ سِرِّكَ، وَأَنْتَ الْكَاشِفُ لِلضَّرِّ بِبِدِكَ، فَكَمْ مِنْ سَيِّئَةٍ أَخْفَاهَا جِلْمُكَ حَتَّى دَخِلَتْ، وَحَسَنَةٍ ضَاعَفَهَا فَضْلُكَ حَتَّى عَظَمْتَ عَلَيْهَا مُجَازَاتِكَ... سیدی لَوْ عَلِمْتَ الْأَرْضُ بِذُنُوبِي لَسَاخَتْ بِي، أَوْ الْجِبَالُ لَهَدَّتْنِي، أَوْ السَّمَاوَاتُ لَسَاخَطَطْنَنِي، أَوْ الْبِحَارُ لَأَغْرَقْتَنِي»^(۲) تویی که معصیت‌کاران با اعتماد و امید به عفو گناه می‌کنند و تویی که بال پرده‌پوشی بر سر خطا کاران گسترانده‌ای و رنج و دردهای خلق را به دست باکفایت خویش برطرف می‌سازی. چه بسیار گناهی که حلم تو پوشیده داشت و محو و نابود گردانید و چه نیکی‌هایی که فضل و کرم تو دوچندان ساخت تا آنکه پاداش تو بر آنها عظیم گشت... آقا و سرور من، اگر زمین از گناهان من آگاه می‌بود مرا در خویش فرو می‌برد، و اگر کوه‌ها آگاه بود بر من واژگون می‌گشت، و اگر آسمان‌ها آگاه بود مرا می‌ریود و به درون خویش می‌کشید، و اگر دریاها آگاه بود مرا غرق می‌ساخت.

و نعمت‌های الهی است و کرم و لطف الهی او را دربرگرفته است. قبل از اینکه بنده از خداوند درخواستی داشته باشد، خداوند باران فضل و کرم خویش را بر او می‌باراند و بسیاری از نعمت‌های خویش را در اختیارش می‌گذارد. حضرت از خداوند درخواست می‌کنند که نعمت‌هایی که بدون سؤال و درخواست در اختیار ایشان نهاده به کمال و انجام برساند، و با مشاهده کوتاهی در بندگی و به عنوان مجازات و تنبیه آنها رانستند، و کماکان پرده از اسرار و اعمالی که فاش شدنشان انسان را در پیشگاه خلاق رسوا و خوار می‌سازد بر ندارد. تقدیر و تدبیر الهی ایجاب می‌کند که انسان در راستای پیمودن مسیر تکامل و انجام وظایف بندگی از اعتبار و شخصیت مطلوبی در نزد دیگران برخوردار باشد. اگر حریم شخصیت او شکسته شود و عیوبش آشکار گردد، مورد بی‌اعتنایی دیگران قرار می‌گیرد و بی‌آبرو می‌شود و این رسوایی و بی‌آبرویی موجب می‌گردد که از دیگران فاصله بگیرد و در انتظار به سر رسیدن زندگی آکنده از ننگ و عار خود به سر برد. در این صورت، او نه حال و انگیزه بندگی و عمل به وظایف خویش را دارد و نه دیگران فرصت ایفای نقش سازنده و انجام وظایف را در اختیارش می‌گذارند.

همه انسان‌ها، اعم از کافر و مؤمن در پی آن هستند که مورد احترام مردم باشند و با آبرومندی در جامعه زندگی کنند و داشتن آبرو و برخوردار از احترام در بین مردم را نعمتی بزرگ به حساب می‌آورند. تفاوت در این است که کافر چون دنیا و نعمت‌های آن را اصیل می‌داند و هدف او رسیدن به دنیا می‌باشد، در پی آن است که از آن آبرو و احترام اجتماعی، در جهت رسیدن به خواسته‌های دنیایی خویش استفاده کند. اما آنچه برای مؤمن اصالت دارد

حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ همواره در هر روز هفتاد بار به درگاه خداوند استغفار می‌کرد و توبه می‌کرد. راوی گوید: گفتم: می‌فرمود: «استغفرالله و أتوب الیه»؟ فرمود: هفتاد بار می‌فرمود: «أستغفرالله، استغفرالله»، و هفتاد بار دیگر می‌فرمود: «أتوب إلى الله، أتوب إلى الله»^(۳)

اعتقاد ما بر اساس دلایل قطعی و روشن بر آن است که پیشوایان معصوم ما مرتکب هیچ گناهی نمی‌شدند و ساحت آنان از عصیان و تقصیر در بندگی خدا پاک است. حتی بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که آنان ترک اولی هم نداشته‌اند. آنچه بر آن اجماع صورت گرفته این است که آنان مرتکب آنچه ما اصطلاحاً «گناه» می‌نامیم، یعنی انجام آنچه در شریعت حرام گردیده نمی‌شدند؛ اما این اعتقاد منافات ندارد با آنکه آنان متناسب با معرفت و مرتبه کمالی خود کوتاهی‌هایی داشته‌اند که آنها را برای خودشان گناه می‌شمرده‌اند. در مباحث پیشین در این باره سخن گفتیم و از جمله به این مطلب اشاره کردیم که زندگی در عالم طبیعت لوازمی دارد که هیچ‌کس از آنها گریز ندارد. لازمه زندگی حیوانی، خوردن و آشامیدن و سایر بر خورداری‌های مادی است که انسان دست‌کم در حد ضرورت باید از آنها برخوردار گردد و برای اولیای خدا پرداختن به زندگی دنیوی و لوازم آن و توجه به غیرخدا که گریزی از آن نیست، گناه و کوتاهی به حساب می‌آید. از این رو، در پیشگاه خداوند احساس خجالت و شرمساری دارند و به پوزش‌خواهی و استغفار به پیشگاه معبود خویش مبادرت می‌ورزند.

سخنان امام سجاده علی علیه السلام در مقام توجه به رحمت

بی‌کران الهی

متناسب با معرفت و مرتبه کمال هرکسی، احساس گناه و

آری، حلم الهی بر عیوب ما پرده انداخته و مانع رسوا شدن ما در بین خلایق گردیده است. اگر رازپوشی خداوند نبود، با اولین گناه ما رسوای خلایق می‌گشتیم و ننگ و عار و رسوایی موجب می‌شد که سر به زیر افکنیم و خود را از دیگران پنهان سازیم. حضرت پس از اشاره به لطف و فضل الهی در پوشیده داشتن گناهان، از خداوند درخواست می‌کند که زشتی‌های رفتار را از پرونده اعمال و زنگار آنها را از پرده دل بزدايد تا دل نورانیت یابد و انوار قدسی بدان بتابد و مهیای پرواز به قله‌های کمال و تعالی گردد.

استغفار اولیای خدا از کوتاهی به درگاه خداوند

از این مناجات و سایر دعا‌هایی که از حضرات معصومان علیهم‌السلام وارد شده، به دست می‌آید که هرکس بر حسب معرفت و مرتبه کمالی خود در پیشگاه الهی قصور و تقصیر دارد و به مرتبه‌ای از گناه اعتراف دارد که باید از آن استغفار کند. از این رو، قرآن خطاب به رسول خدا ﷺ در سوره «نصر» می‌فرماید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَعِزْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، آن‌گاه که یاری خدا و پیروزی [فتح مکه] فرا رسد، و مردمان را بینی که گروه گروه در دین خدا درآیند [بدان که رفتن تو به جهان پاینده نزدیک است]؛ پس خدای را همراه با سپاس و ستایش او به پاکی یاد کن [حمد و تسبیح گوی] و از او آمرزش خواه که او همواره توبه‌پذیر است.

پیشوایان ما به استغفار و طلب بخشش از خداوند مداومت داشته‌اند و درباره رسول خدا ﷺ آمده است: حارث بن مغیره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که

معشوق و مورد نوازش او می‌یابد و از سر شادمانی و سرور لب به سخن می‌گشاید. همچنین خداوند می‌خواست فایده دیگری از آن عصا را که حضرت موسی از آن بی‌خبر بود بشناساند و آن اینکه با آن عصا معجزه بزرگ الهی، یعنی خشتی گشتن سحر ساحران انجام می‌پذیرد و این معجزه خود طلیعه دعوت به توحید و رسالت الهی و نابودی فرعونیان و شرک و استقرار آیین یکتاپرستی می‌گردد.

در این مناجات نیز حضرت سجده سجده پس از توجه یافتن به کوتاهی در امر بندگی خدا و ترس از عقاب الهی، به رحمت بیکران الهی نظر می‌افکند و آن‌گاه با حالت انبساط ناشی از درک لطف، محبت و نوازش الهی مناجات خویش با معبود را پی می‌گیرد و می‌فرماید: «الهی، اِسْتَشْفَعُ بِكَ اِلَيْكَ، وَ اِسْتَجِرُ بِكَ مِنْكَ، اَتَيْتُكَ طَامِعاً فِي اِحْسَانِكَ، رَاغِباً فِي اِمْتِنَانِكَ، مُسْتَسْقِياً وَايِلَ طَوْلِكَ، مُسْتَعِظِراً عَمَّامَ فَضْلِكَ، طَالِباً مَرْضَاتِكَ، قَاوِداً جَنَابِكَ، وَاوِداً شَرِيعةً رِفْدِكَ، مُلْتَمِساً سِنِيَّ الْخَيْرَاتِ مِنْ عِنْدِكَ، وَاوِداً اِلَى حَضْرَةِ جَمَالِكَ، مُرِيداً وَجْهَكَ، طَارِقاً بِابِكَ، مُسْتَكِيناً لِعَظَمَتِكَ وَجَلَالِكَ، فَاَفْعَلْ بِي مَا اَنْتَ اَهْلُهُ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا اَنَا اَهْلُهُ مِنَ الْعَذَابِ وَالنُّقْمَةِ، بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ خدایا، من تو را نزد خودت شفیع قرار داده‌ام و از قهر تو به تو پناه می‌آورم. آمدم به درگاهت در حالی که به احسان تو طمع و به نعمت‌هایت رغبت دارم. تشنه باران احسانت هستم و از ابر فضل و کرم تو باران عنایت می‌جویم. به جست‌وجوی خشنودی تو برخاسته‌ام و آهنگ توجه به درگاهت را دارم و به جویبار عطایت وارد گشته‌ام. درخواست عالی‌ترین خیرات را دارم و در پیشگاه جمال تو بار یافته‌ام و خواهان وجه تو

کوتاهی به درگاه معبود؛ حیا، خجالت، حیرت و حالت انقباض را در انسان برمی‌انگیزاند. بر اثر این حالت، شخص با ترس و اضطراب و با لکنت زبان از معبود خویش آمرزش می‌طلبد و از او می‌خواهد که از کوتاهی‌های او درگذرد. اما وقتی که فراتر از گناهان و عقوبتی که خداوند برای آنها در نظر گرفته، رحمت و فضل الهی را مشاهده کرد که همواره دامن گسترده و خیل‌گنه‌کاران را به خویش فرا می‌خواند و به آنان امنیت و آرامش می‌بخشد، انبساط خاطر می‌یابد و سرور و شادمانی ناشی از امید به رحمت بی‌کران الهی و باریابی به وصل معشوق، قفل بیم و ترس را از زبانش برمی‌دارد و او را به اطنا در سخن در حضور معشوق وامی‌دارد. در آموزه‌های دینی ما و از جمله در قرآن فراوان از حالت انبساط و گفت‌وگوهای عاشقانه بین اولیای خدا و معبود خویش سخن به میان آمده است. نمونه آن گفت‌وگویی است که بین خداوند و حضرت موسی علیه السلام رخ داده که خداوند خطاب به آن حضرت می‌فرماید: ﴿وَمَا تَلَكَ بِيْمِينِكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَاَهْشُ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ اُخْرَى﴾ (طه: ۱۷-۱۸)؛ ای موسی، در دست راست تو چیست؟ گفت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ [از درختان] می‌تکانم و کارهای دیگری هم از آن برای من برمی‌آید.

روشن است که خداوند می‌دانست که چه چیزی در دست حضرت موسی علیه السلام است و توضیحات حضرت درباره فواید آن عصا برای خداوند آشکار بود و آن گفت‌وگویی‌ها در مقام وحی و وجد و انس ناشی از خلوت عاشق و معشوق صورت پذیرفته است. در آن حالت انبساط، عاشق فارغ از ترس و بیم، خود را در پناه

و فساد است، اگر قاضی بخواهد بر اساس قانون قضاوت کند باید مجرم را محکوم به کیفر زندان و یا کیفری دیگر کند، اما بر اثر شفاعت و وساطت شخص دارای نفوذ و موقعیت، حکم عفو را برای او در نظر می‌گیرند. به واقع با این شفاعت اراده شفیع بر اراده قاضی غالب گردیده و قاضی یا به جهت ترس از آن شفیع و واسطه و یا بدان امید که روزی نیازی به او پیدا کند و او نیازش را برآورده سازد، تسلیم خواست او می‌گردد. این نوع شفاعت، که ناشی از بده‌بستان و رفاقت و رودربایستی است مورد نظر مشرکان بود و آنان بر اساس تصویری فاسد و غلط بر این باور بودند که خداوند دخترانی دارد که به جهت محبت و علاقه و رودربایستی، خواسته آنان را تأمین می‌کند. از این رو، وقتی گناهی مرتکب می‌شدند که کیفر آن عذاب و آتش جهنم بود، به بت‌هایی که نماد ملائکه - که از نظر آنان دختران خدا بودند - به شمار می‌رفتند متوسل می‌شدند و در برابر آنها تعظیم و کرنش می‌کردند تا نظر دختران خدا را به سوی خود جلب کنند و آنان نیز در نزد خداوند شفاعت کنند و خداوند برای خشنودی دخترانش و برای اینکه آنان از او نرنجد و آزرده نشوند، از عقوبت و کیفر گناهکار صرف نظر کند. قرآن درباره این عقیده فاسد مشرکان می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (یونس: ۱۸)؛ و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه زیانشان می‌رساند و نه سودشان می‌دهد و گویند: اینها شفیعان ما نزد خدایند. بگو: آیا خدای را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟ او پاک و برتر است از آنچه [با او] شریک می‌سازند.

هستم. حلقه در رحمت را می‌کوبیم و در برابر عظمت و جلالت خاضع هستیم. پس با من با بخشایش و مهربانی که شایسته آنی رفتار کن و عذاب و انتقام که شایسته من است در حقم روا مدار، به حق رحمت ای مهربان‌ترین مهربانان.

مفهوم عرفی شفاعت

در آغاز فراز فوق، حضرت شفیع قرار دادن خدا را برای خویش مطرح می‌سازند. «شفاعت» از «شفع» به معنای جفت گرفته شده و از آن برای پیشرفت امور، جبران خطاها و لغزش‌ها بهره‌برداری می‌شود. وقتی انسان می‌نگرد که نیرو و امکاناتی که در اختیار دارد برای تحقق بخشیدن خواسته و آرزویش کفایت نمی‌کند، می‌کوشد که کس دیگری را معین و کمک‌کار خود قرار دهد تا با امکانات او و توان و اراده‌اش به هدف خود دست یابد. در امور روزمره دنیوی وقتی کسی از جایگاه و اعتبار کافی در نزد کسی که خواسته‌ای از او دارد برخوردار نیست کسی را که از اعتبار و آبروی بیشتری برخوردار است شفیع خود می‌گرداند تا به واسطه شفاعت و سفارش او به خواسته‌اش دست یابد. یا کسی جرمی و خلافی مرتکب شده، چون خود را لایق بخشش نمی‌یابد و باید متناسب با جرمش کیفر شود، به شخص دیگری متوسل می‌گردد که شفاعت و وساطت کند تا از عقوبت و کیفر معاف گردد. در این‌گونه موارد، شفیع اراده خودش را بر اراده کسی که از تأمین خواسته شفاعت‌جوینده شانه خالی می‌کند و یا درصدد کیفر و مجازات شفاعت‌جوینده برآمده حاکم می‌گرداند و در نتیجه این شفاعت و وساطت، شفاعت‌جوینده به خواسته خود می‌رسد. در برخی از دادگاه‌های عرفی، که آلوده به پارتی‌بازی

شفاعت از منظر اسلام

اما شفاعتی که در ادیان توحیدی، و بخصوص در اسلام مطرح شده است (و حتی وهابیت نیز با استناد به حدیثی که رسول خدا ﷺ در آن فرمودند: «ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»^(۴) شفاعتم را برای اهل گناهان کبیره از امتم ذخیره کرده‌ام. اصل آن را پذیرفته‌اند ولی آن را مختص به شفاعت پیامبر ﷺ در آخرت می‌دانند و اعتقاد به شفاعت سایرین، از جمله ائمه اطهار عليهم السلام و شفاعت در دنیا را بدعت می‌دانند. بدین معنا نیست که کسی اراده خودش را بر اراده خدا حاکم گرداند. بلکه حقیقت شفاعت این است که خداوند به جهت شدت محبت و رحمتش در حق بندگان، برای کسانی که در گناه و معصیت غوطه‌ور گشته‌اند و به جهت پلیدی و زشتی رفتار خود، یا زمینه ارتباط با خدا را ندارند و یا خجالت می‌کشند به درگاه خدا متوسل شوند، کسانی را که در درگاه او مقرب و عزیزند واسطه قرار داده که دیگران با توسل به آنها به حوایج خویش دست یابند و مورد آمرزش قرار گیرند. با این شفاعت ممکن است آن بخش از گناهی که با توبه هم بخشیده نمی‌شوند و شخص گناهکار لیاقت بخشش آنها را ندارد، مورد عفو خداوند قرار گیرند. به عبارت دیگر، شفاعت راه ثانوی است که خداوند برای گناهکاران قرار داده که وقتی آنان به شفاعت‌کنندگان خداوند توسل می‌جویند زودتر مورد بخشش و عنایت خدا قرار می‌گیرند و هم اصل شفاعت را خود خداوند تأسیس کرده و هم خود، کسانی را برای شفاعت کردن معین ساخته و هم خود، قانون و چارچوبی برای شفاعت وضع کرده است.

برای تقریب به ذهن گاهی پدر برای فرزندان خود مقرراتی را وضع می‌کند و کفیری را برای تخلف‌کننده از

آن مقررات قرار می‌دهد. طبق قانونی که او وضع کرده هریک از فرزندان که تخلف کند مجازات می‌شود، اما پدر به عنوان مدیر خانواده و بر اساس قانون نانوشته از مادر می‌خواهد که نزد او از آن فرزند متخلف وساطت و طلب بخشش کند تا پدر به پاس شفاعت و وساطت مادر آن فرزند را ببخشد. در این صورت اراده مادر بر اراده پدر حاکم نشده است، بلکه بر اساس قانونی که پدر قرار داده فرزند با شفاعت مادر مورد بخشش قرار می‌گیرد. پس این شفاعت ماهیتاً با شفاعت از منظر کفار و مشرکان متفاوت است و این‌گونه نیست که کسانی اراده خود را بر اراده خدا تحمیل کنند و خداوند به جهت علاقه به آنها و به جهت رودربایستی نظر و خواست آنان را بر خواست و نظر خود ترجیح دهد. از این منظر، هیچ اراده‌ای جز اراده خداوند در عالم نافذ و جاری نیست و تا خداوند به انبیا، فرشتگان، شهدا و اولیای خود اجازه ندهد آنان حق سخن گفتن ندارند، چه رسد که بدون اجازه خداوند شفاعت کنند. پس چه شفاعت را در دنیا و آخرت ساری و جاری بدانیم و چه آن را به آخرت اختصاص دهیم که همه مسلمانان بر آن اجماع دارند، شفاعت از مجرای اراده و خواست خداوند انجام می‌پذیرد و خداوند مالک و حاکم هستی است و این معنا بخصوص در آخرت که در آن از مالکیت ظاهری غیرخدا که در دنیا وجود داشت نیز خبری نیست، برای همگان روشن می‌گردد و همه درمی‌یابند که حاکم و مالک حقیقی هستی خداست: ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (غافر: ۱۶)؛ روزی که نمایان شوند، هیچ چیز از آنان بر خدا پوشیده نباشد، [و ندا آید که] امروز پادشاهی که راست؟ خدای راست، آن یگانه بر همه چیره. در آن عرصه که سلطنت و حاکمیت مطلق از آن

عرض اندام کند و اراده خود را بر خدا تحمیل کند؟! خداوند به پاس رحمت بی‌کران و لطف و عنایتش در حق بندگان، بندگان مقرب خویش را شفیع و واسطه قرار داده تا گناه کاران سراغ آنها بروند و به آنان توسل جویند و از این طریق مورد عفو و بخشش خداوند قرار گیرند و شفاعت و وساطت آنان در راستای اذن و اراده الهی انجام می‌پذیرد.

تقدم رحمت الهی بر غضب الهی

یکی از اسماء خداوند «اشد المعاقین» است و این صفت الهی اقتضا می‌کند که معصیت‌کاران به کیفر الهی مبتلا گردند و در آتش جهنم بسوزند. چون آنان در برابر خداوند متعال، که حاکم و مالک مطلق هستی است، عصیان کرده‌اند و با چشم، گوش، زبان و اندامی که خداوند به آنان داده مرتکب گناه شده‌اند. کیفر این عصیان و نافرمانی، آتش جهنم و عقوبت الهی است. اما خداوند «ارحم الراحمین» نیز هست و رحمت او بر غضبش پیشی گرفته است و اگر کسی از گناهان خود نادم گردد و در جبران کوتاهی‌های خود بکوشد، مشمول رحمت خداوند قرار می‌گیرد. چنان‌که در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم: «یا مَنْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ، یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»؛ ای کسی که رحمت او همه چیز را فرا گرفته است و ای کسی که رحمتش بر غضب و خشمش پیشی گرفته است.

البته سبقت داشتن رحمت الهی بر غضب وی بدین معنا نیست که در همه موارد رحمت الهی جلوی خشم و غضب الهی را می‌گیرد. در این صورت، خداوند در حق فاسدترین و پست‌ترین مردمان نظیر شمر نیز غضب نمی‌کرد و اصلاً جهنم را نمی‌آفرید؛ در حالی که خداوند علاوه بر بهشت، جهنم نیز دارد و کافران و گناه کاران

خداست، کسی بدون اجازه خداوند سخن نمی‌گوید: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ (نبأ: ۳۸) در روزی که روح [فرشته همراه وحی] و فرشتگان به صف ایستند، سخن نگویند مگر کسی که خدای رحمان او را اجازه دهد و سخن درست گوید.

در سرای آخرت که قدرت و سلطنت از آن خداست و تنها اراده و خواست خداوند حاکم و جاری است، کسی بدون اجازه خدا و جز برای کسانی که خداوند به شفاعت در حق آنان راضی گشته است، شفاعت نمی‌کنند. خداوند در این باره فرمود: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (بقره: ۲۵۵)؛ کیست آنکه جز به خواست و فرمان او نزد وی شفاعت کند؟.

همچنین خداوند فرمود: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ (انبیاء: ۲۸) آنچه را پیش روی آنهاست و آنچه را واپسین آنهاست [کارهایی را که کرده‌اند و خواهند کرد] می‌داند و جز برای کسانی که او بپسندد و خشنود باشد شفاعت نمی‌کند و از ترس او [از ترس عقوبت او یا عظمت و هیبت او] بیمناکند.

وقتی ما به اولیای خدا و بخصوص رسول خدا و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) توسل می‌جوئیم و آنان را شفیع خود قرار می‌دهیم، به واقع به خداوند شفاعت می‌جوئیم؛ چون خداوند آنان را وسیله و راهی برای نیل به رحمت خود قرار داده است. اگر آنان مقام وساطت نمی‌داشتند و خداوند آنان را شفیع قرار نمی‌داد، نه آنان حق شفاعت داشتند و نه کسی حق داشت آنان را شفیع خود قرار دهد و نه اگر آنان کسی را شفاعت می‌کردند، شفاعتشان پذیرفته می‌شد. مگر کسی می‌تواند در برابر خدا

رحمت و اسعۀ الهی است، اما چون این کمال با اختیار و گزینش انسان تحصیل می‌گردد، انسان بر سر دوراهی کمال و نقص و سعادت و شقاوت قرار گرفته و در واقع، کمال انسانی بدون خلق جهنم و شیطان حاصل نمی‌گردد و تا انسان بر سر دوراهی بهشت و جهنم قرار نگیرد، توفیق درک رحمت الهی و رسیدن به کمالی را که فرشتگان الهی از درک آن عاجز بودند نخواهد داشت.

مشمول عقوبت و غضب الهی قرار می‌گیرند و خداوند خود قسم خورده که آنان را به جهنم داخل گرداند. «أَفَسَمْتُمْ أَنْ تَمْلَأُوا مِنْ الْكَافِرِينَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَأَنْ تُخَلَّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ»؛^(۵) خداوندا، تو قسم خورده‌ای که دوزخ را از کافران از پریان و آدمیان انباشته سازی و دشمنانت را برای همیشه در آن جای دهی.

سبقت داشتن رحمت الهی بر غضب الهی از آن‌روست که هدف از آفرینش گسترش رحمت است. این رحمت در عرصه تکوین با رشد و تکاملی که خداوند برای موجودات در نظر گرفته حاصل می‌شود، و در عرصه تشریح و حوزه اختیار، این رحمت با گزینش اختیاری راه صواب و سعادت به وسیله انسان تحقق می‌یابد. در ارتباط با رفتار اختیاری انسان و پریان، قصد اولی خدا گسترش رحمت است که از طریق اطاعت و پیروی از دستورات او به دست می‌آید. اما چون انسان موجودی است مختار که در او کشش‌های مثبت و منفی وجود دارد و به دلیل این کشش‌ها و وجود جاذبه گناه و جاذبه عمل صالح، خود را همواره بر سر دوراهی سعادت و شقاوت و بهشت و جهنم می‌یابد، اگر جاذبه گناه و عصیان خداوند را نادیده گرفت و علی‌رغم کشش‌های منفی و گرایش به هوای نفس، به اختیار خود راه صواب را برگزید و به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید، خود را لایق بهره‌مندی از رحمت و فیض الهی می‌گرداند و به کمال و سعادت نایل می‌گردد. اما اگر به دستورات خدا پشت پا زد و برخلاف فطرت و عقل، از دست‌یابی به کمال و سعادت بازایستاد و به نقص و عار تن داد، مشمول عذاب و غضب الهی می‌گردد که به قصد ثانوی، خداوند آن را برای بندگان خود در نظر گرفته است. پس قصد اولی خداوند دست‌یابی انسان به کمال و در نتیجه برخوردار گشتن از

پی‌نوشت‌ها

- ۱- نهج البلاغه، خ ۱.
- ۲- شیخ عباس قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای بعد از زیارت امام رضا علیه‌السلام.
- ۳- محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۳۸، ح ۴.
- ۴- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ب ۲۱، ص ۳۰.
- ۵- شیخ عباس قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.